

Research Paper

Re-reading the Tale of the Villager and the Cow in Rumi's Works Based on John Locke's Philosophy of Empiricism

Hossein Taheri*

¹ Ph.D in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Shiraz. Shiraz.



10.22080/lpr.2025.29853.1133

Received:

August 17, 2025

Accepted:

September 21, 2025

Available online:

February 26, 2026

Keywords:

Perceptual Error, Mental Habit, John Locke's Theory of Perception, Cognitive Schema, Mawlana Jala Al-din Rumi, Mystical Veil.

Abstract

The phenomenon of perceptual error—especially in instances where the mind, due to habituated cognitive schemas and anticipatory conceptualization, misinterprets sensory input—constitutes a central problem in empiricist epistemology and contemporary cognitive psychology. Drawing upon John Locke's representational theory of perception, this paper argues that sensory experience is inseparably entangled with interpretive-cognitive processes. The mind, influenced by internalized patterns and behavioural conditioning, may erroneously predicate qualities upon subjects without a complete conceptual apprehension error classified in formal logic as predication before conception. By aligning Locke's approach with Rumi's mystical conception of habit as an epistemic veil— as explicitly illustrated in the tale of the peasant and the cow— it is demonstrated that habit is not merely a cognitive obstacle to the direct apprehension of truth. In Rumi's framework, liberating perception from habitual prefiguration necessitates a suspension of preconceptions and return to unmediated spiritual receptivity— achievable only through hayrat, hudur, and fana. This interdisciplinary inquiry seeks to synthesize logical, psychological, and mystical perspectives to offer a comprehensive model of perceptual fallibility, thus enabling a deeper reconsideration of the relation between experience, idea, and reality.

*Corresponding Author: Hossein Taheri

Address: Ph. D in Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Shiraz. Shiraz.

Email: hosseintaheri2013@gmail.com

Extended Abstract

1. Introduction

The tale of “The Villager Scratching the Cow at Night” from Rumi’s *Masnavi* appears, at first glance, to be a humorous story of sensory error and naïve perception. Yet beneath its simple surface lies a profound epistemological critique of blind imitation and unreflective faith. Rumi uses this narrative to dramatize the distinction between outer perception and inner cognition, suggesting that when sense experience is detached from the light of reason, it becomes the source of illusion rather than insight. In this regard, John Locke’s empiricist theory of knowledge—particularly his reflections on the limits of experience—offers a valuable philosophical framework for interpreting the villager’s cognitive error. Both thinkers, though situated in vastly different traditions, share an interest in how perception, awareness, and understanding intersect.

2. Purpose, Literature Review, and Method

This study adopts an explanatory-analytical and comparative epistemological approach. It examines key concepts such as the knowing subject, the object of knowledge, sensory perception, epistemic tranquility, and imitative belief within the intellectual frameworks of Locke and Rumi. The analysis draws upon Locke’s notion of “clear and distinct ideas” and the mental evidence required for epistemic certainty, juxtaposed with Rumi’s mystical emphasis on inner illumination and the rejection of faith by imitation. The aim is to reveal how both thinkers diagnose the crisis of knowledge

that arises when perception mistakes appearance for truth—when the finite subject fails to distinguish the worldly object from the transcendent one.

3. Discussion

In Rumi’s allegory, the villager represents the cognitive subject who relies entirely on sensory data to apprehend the external world. The absence of light symbolizes the absence of reason and spiritual illumination, reducing knowledge to mere sensation. The cow thus functions as a false or mundane object, misidentified as the lion (or in some versions, the sacred “shīr”), which stands for the object of the transcendent realm. This symbolic confusion mirrors a fallacy of cognition—a sophism born of conflating the visible with the real—similar to the perceptual errors Locke warns against in his *Essay Concerning Human Understanding*.

For Locke, such error stems from a failure of mental reflection and inadequate evidence, while for Rumi it signifies the absence of divine light and the bondage of imitative belief. In Locke’s philosophy, epistemic tranquility is attained through clear ideas verified by internal reflection; in Rumi’s mysticism, it emerges only through the soul’s participation in divine illumination. Consequently, whereas Locke’s epistemology remains immanent and confined within the human mind, Rumi’s vision transcends it, orienting knowledge toward the Absolute.

4. Conclusion

Ultimately, Rumi’s tale portrays the epistemic plight of a sense-bound humanity that mistakes partial appearances for truth in the darkness of unawareness. Locke, though addressing a

different intellectual horizon, likewise underscores the limitations of sensory knowledge but locates redemption in the refinement of ideas and rational reflection rather than mystical insight. The contrast between the cow and the lion (or sacred shīr) thus signifies the divide between the mundane and the transcendent object, between imitative faith and visionary

knowledge. Both thinkers converge on the necessity of awareness, reflection, and authenticity in the act of knowing—yet they diverge radically in their metaphysical grounds: Rumi's epistemology is existential and theophanic, while Locke's remains empirical and mental.

علمی

بازخوانی حکایت «روستایی و گاو» از مولوی بر اساس فلسفه اصالت تجربه جان لاک

حسین طاهری^{*۱}

^۱ دکترای زبان و ادبیات فارسی، بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز.



10.22080/lpr.2025.29853.1133

چکیده

مسئله خطای ادراکی، به‌ویژه در مواردی که ذهن به‌واسطه سازوکارهای عادت‌پذیری و پیش‌انگاری مفهومی، در تفسیر داده‌های حسی دچار اشتباه می‌شود، از مهم‌ترین مباحث در معرفت‌شناسی تجربی و روان‌شناسی معاصر است. این مقاله با تمرکز بر نظریه بازنمایی‌گرایانه ادراک (Representationalism) در دستگاه فلسفی جان لاک، نشان می‌دهد که فرایند دریافت حس همواره با فرایندهای تفسیری-مفهومی در هم تنیده است و ذهن، به‌واسطه طرح‌واره‌های ذهنی و سازوکارهای شرطی شده، ممکن است محمولاتی را بر موضوعاتی حمل کند که از نظر منطق صوری، فاقد ملاک تصور تام هستند، مسئله‌ای که در منطق به‌عنوان حمل سابق بر تصور شناخته می‌شود. با تطبیق این رویکرد لاک با تلقی عرفانی مولوی از عادت به‌مثابه حجابی معرفت‌ستیز که در حکایت روستایی و گاو به صراحت ذکر شده‌است، نشان داده می‌شود که عادت نه‌تنها مانعی شناختی بلکه آفتی وجودشناختی در فرایند دیدن حقیقت است. در دستگاه عرفانی مولوی، رفع حجاب ادراک مستلزم ترک تلقی‌های مسبوق به تجربه و ورود به ساحت شهود بی‌واسطه است که تنها در بستر حیرت، حضور و فنای ذهنی حاصل می‌شود. این مقاله بر آن است تا با تلفیق سه ساحت فلسفی، منطقی و عرفانی، تبیینی جامع از ماهیت و سازوکارهای خطای ادراکی ارائه دهد و امکان بازاندیشی در نسبت بین تجربه، ایده و واقعیت را فراهم سازد.

تاریخ دریافت:

۲۶ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش:

۳۰ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ انتشار:

۷ اسفند ۱۴۰۴

کلیدواژه‌ها:

خطای ادراکی، عادت ذهنی، نظریه ادراک جان لاک، طرح‌واره شناختی، مولانا، حجاب عرفانی.

* نویسنده مسئول: حسین طاهری

آدرس: دکترای زبان و ادبیات فارسی، بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز.

ایمیل: hosseintaheri2013@gmail.com

۱ مقدمه

ریاضیات متوسل گردید؛ اما لاک بر حواس پنج‌گانه تأکید می‌کرد و به آزمایش و استقرا و روش علمی متکی بود. لاک انقلابی در فلسفه غرب و در تمامی مقولات اندیشه‌محور ایجاد کرد. البته باید گفت که لاک مبدع نظریه نشأت‌تصورات از تجربه نیست؛ اما کتاب «جستاری در فهم بشر» او مبدایی بر اصالت تجربه است. «لاک به‌واقع نخستین فیلسوفی بود که تصنیف عمده‌اش را به پژوهش در فهم آدمی، گستره و حدود آن وقف کرد» (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۸۶/۵).

شایان ذکر است که «تجربه‌گرایی پیش از هرچیز یک نظریه شناخت یا معرفت‌شناسی است نه یک نظریه هستی‌شناسی... محدودیت آگاهانه تفکر تجربی به معرفت‌شناسی، جدی‌ترین ضعف آن بود» (نواک، ۱۳۸۴: ۱۶).

پس از لاک، جرج برکلی (۱۶۸۵-۱۷۵۳) در ایرلند مبحث اصالت تجربه را پرورش داد و به نتایج افراط‌آمیزی رسید؛ او نظریه جوهر مادی لاک را رد کرد (هالینگ‌دیل، ۱۳۷۰: ۱۵۳). چکیده اندیشه او آن بود که جهان صرفاً یک پدیده ذهنی است. پس از برکلی دیوید هیوم اسکاتلندی (۱۷۱۱-۱۷۷۶) وارد عرصه فلسفه شد و سنت فلسفی لاک را به حد اعلایش رساند: «وی وجود همه‌چیز را به جز خود ادراکات واقعی‌مان، انکار کرد» (استراترن، ۱۳۸۷: ۱۵). درحقیقت، او جوهر روحانی لاک را نیز رد کرد (ر.ک: کاپلستون، ۱۳۸۶: مقدمه ۴۲). در این برهه شیمی‌دانان نیز وارد عرصه شدند و دست به آزمایش‌های علمی و تجربی زدند. راشنالیسم و اصالت تجربه به موازات هم راه سپردند تا آنکه ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) ظهور کرد و با نزدیک کردن این دو روش به یکدیگر، علم واقعی را از این دو رشته فکری به وجود آورد. درحقیقت، کانت به راهنمایی هیوم اوراق فلسفه را به یک‌باره برگرداند و انقلابی به‌پا کرد (ر.ک: فروغی، ۱۳۴۴: ۱۵۵/۲).

جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) انگلیسی‌تبار در دوره‌ای زیست که فرانسیس بیکن (۱۶۲۵) به نقادی فلسفه و علم بلند شده بود و اندیشه مسلط زمانه که قرن‌ها بر محور پیش‌فرض‌های فلاسفه یونانی می‌چرخید، به‌دست رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) فرانسوی تشکیک شده بود. دکارت به انکار همه‌چیز برخاسته بود و فلسفه راشنالیسم را که بر استدلال و استنتاج استوار بود و ساختاری عقلانی داشت، بنیان نهاده بود. او حواس را خطاپذیر و غیرقابل‌اعتماد دانست و بر شک و شواهد عقلی تأکید کرد. «سر کل فلسفه و موضع دکارت را باید در لزوم شک ارادی اولیه او جست‌وجو کرد... مراحل مختلف این نوع شک با مراتب یقین در سنت فکری دکارت عملاً تطابق دارد» (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۱۲۲). او منشأ تصورات را سه چیز اعلام کرد: حواس، قوه متخیله و فطرت (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۱۴). فلسفه او به اصالت عقل مشهور است.

حدود پنجاه سال بعد، لاک به مخالفت با دکارت برخاست و عنوان کرد که عامل فهم بشری تجربه است، نه عقل دکارتی. او باور داشت که فهم بشری براساس تجربیات حسی او و در طول زمان ساخته می‌شود و منشأ بودن فطرت را رد کرد. بدین ترتیب، فلسفه اصالت تجربه را با بنیان‌های نوینی پایه‌گذاری کرد. درحقیقت، پدر اصالت تجربه انگلیسی لاک بود و «غرض صریح او تحقیق درباره منشأ، تیقن و حدود معرفت انسانی و نیز مبانی و مدارج عقیده و ظن و تصدیق بود» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۰/۴).

لاک جمله مشهوری دارد که خلاصه مکتب اصالت تجربه اوست: «جز آنچه به حس درآمده باشد، هیچ چیز در عقل نیست» (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۱۹/۲). «می‌توان دیدگاه لاک را در چند کلمه خلاصه کرد: تجربی، علمی، موافق فهم متعارف» (هالینگ‌دیل، ۱۳۷۰: ۱۵۱).

درحقیقت، دکارت در فلسفه خود بر استدلال و تفکر محض پافشاری می‌کرد و در این راه به

۱٫۱ بیان مسئله

در دفتر دوم مثنوی، حکایتی هست به نام «خاریدن روستایی به تاریکی شیر را به ظن آن که گاو اوست». اصل این داستان در سندبادنامه طبع استانبول آمده است (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۶۲: ۵۰).

خلاصه حکایت چنین است که مردی روستایی با تاریک شدن هوا گاو را به آخور می‌برد و می‌بندد. شباهنگام شیری گاو را می‌درد و در جای گاو استراحت می‌کند. مرد روستایی طبق عادت که از دیرباز داشته و از پدرانش آموخته، به آخور می‌رود تا مانند هر شب گاو را نوازش کند. او با این گمان که گاو همچنان در آخور است بدن شیر را لمس و نوازش می‌کند و عادت هر شبه‌اش را به‌طور کامل انجام می‌دهد. او هیچ متوجه تغییری در اندازه و جنس حیوان نمی‌شود و به وجود شیر پی نمی‌برد. درحقیقت، او دچار اشتباه در شناخت ابژه می‌شود. اصل تجربه حسی به او آموخته بود که باید گاو در آخورش باشد، اما تجربه و حواس او از درک وجود شیر عاجز می‌ماند.

«مولانا در این حکایت کوتاه در نقد حال کسانی سخن می‌گوید که اذکار شریف الهی را لقلقه لسان خود می‌کنند و به شأن و عظمت آن وقوفی ندارند» (زمانی، ۱۳۷۳: ۱۵۸). بنابراین، مقصود مولانا از این حکایت انتقاد از تقلید و ایمان تقلیدی است.

ما در این جستار برآنیم تا با تکیه بر حکایت فوق، اسباب و علل فهم بشری را در مسأله علم و شناخت مطرح و مقدمات خلل در شناخت و نتیجه آن را در حکایت مرد روستایی بررسی کنیم.

۱٫۲ روش پژوهش

این پژوهش از نوع نظری-تحلیلی است و با رویکرد توصیفی-تطبیقی انجام می‌گیرد. داده‌های اصلی تحقیق شامل متن حکایت «روستایی و گاو» از دفتر دوم مثنوی معنوی مولانا و آثار و آراء فلسفی جان لاک به‌ویژه در حوزه معرفت‌شناسی است. ابتدا با

تحلیل درون‌متنی حکایت مورد نظر، عناصر شناختی، ادراکی و تمثیلی آن استخراج شد، سپس با استناد به مفاهیم بنیادین در معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه لاک، وجوه شباهت، تفاوت و تفسیرهای متقابل بررسی شد. گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای و تحلیل اطلاعات از راه تفسیر مفهومی-مقایسه‌ای انجام شده است.

۱٫۳ پیشینه پژوهش

با بررسی منابع و مقالات فارسی موجود در پایگاه‌های علمی چون نورمگز، سیویلیکا و مگیران، روشن می‌شود که تاکنون پژوهشی منسجم با تمرکز بر تقاطع فلسفه تجربی جان لاک، منطق صوری و عرفان اسلامی به‌ویژه در تحلیل حکایت‌های تمثیلی مولوی انجام نشده است. اغلب مطالعات پیشین یا به تحلیل معرفت‌شناسی لاک به‌نحو کلاسیک پرداخته‌اند، یا به تفسیر عرفانی آثار مولوی بدون ارتباط با مفاهیم سوژه، ابژه و خطای ادراکی اکتفا کرده‌اند. از این‌رو، مقاله حاضر درصدد است با بهره‌گیری از چارچوب‌های تحلیلی نوین، از جمله نظریه ادراک حسی لاک، ساختار قضایا در منطق صوری و نیز مبانی عرفانی در مثنوی معنوی، رویکرد نوآورانه به مسئله خطای ادراکی و وضعیت سوژه شناسای خطاپذیر ارائه دهد.

۱٫۴ ضرورت پژوهش

حکایت تمثیلی مولوی در مثنوی معنوی، بستری غنی برای تأملات معرفتی، اخلاقی و فلسفی فراهم می‌کند. تحلیل این حکایت از منظر فلسفه غرب، به‌ویژه دیدگاه تجربه‌گرایانه امکان تفسیر نوینی از مبانی خطا، شناخت و ادراک فراهم می‌سازد. در این میان، تقابل میان نگاه مولوی به محدودیت حواس با دیدگاه جان لاک درباره تجربه و ادراک، می‌تواند نشان‌دهنده تفاوت دو دستگاه فکری شرق عرفانی و غرب عقل‌محور باشد. این پژوهش با تبیین این تقابل، در پی آن است که نه‌تنها فهم تازه‌ای از

بنابراین، «لاک بر این نظر می‌رود که تجربه سرچشمه همه تصورات ما است» (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۵/۹۲). اما ذکر این نکته مهم است که «او اگرچه درنهایت به منشأ تجربی همه تصورات ما حکم کرد، اما معرفت را به داده‌های بی‌واسطه تجربه محدود نمی‌کرد» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴/۴۰).

تصورات یا ایده‌های ما آن چیزی است که در سنت فلسفی عامل اساسی فکر بشری شناخته می‌شده‌است. بنابر آنچه این سنت ادعا داشت، تصورات و اصول فکری بشر، فطری و ذاتی است و چون در تمام انسان‌ها هست پس در دنیا یکسان و مورد قبول همگان است. از زمان باستان اعتقاد بر این بود که «معلومات عقلی در نفس انسان آشکار یا پنهان موجود است و باید کوشید که هرچه از آن معلومات پنهان و بالقوه است آشکار و بالفعل گردد» (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۱۴). لاک این عقیده را رد کرد و با فطری بودن اولیات به شدت مخالفت ورزید. او در کتاب اول «جستار در فهم بشر» اذعان کرد که ضمیر انسان در بدو تولد خالی از هرگونه ایده و هم‌چون لوحه‌ای سپید است، بالتبع نوزاد هیچ تصویری از هیچ چیزی ندارد، نه از اصول شناختی و نه از اصول اخلاقی؛ اما به تدریج با تجربه و احساس، بر آن لوحه خطوطی ایجاد و ذهنش اندک‌اندک دارای تصورات و ایده‌هایی می‌شود تا این‌که برای او نوعی علم و شناخت حاصل می‌شود. بدین ترتیب او ابتدای علوم بر اولیات را که مبنای فکری دکارت بود، قویاً رد کرد (لاک، ۱۳۸۰: ۱۰)، البته مفهوم خالی بودن ذهن کودک پیش از او نیز در میان برخی اپیکورها، رواقیون قدیم، سن‌توماس آکوئیناس، اسکولاستیک‌های قرون وسطی، هابز و گاساندی مطرح شده بود (گاتلیب، ۱۳۹۷: ۲۳۲).

به‌زعم لاک، فاهمه آدمی منفعل و صرفاً دریافت‌کننده است؛ یعنی دخالتی در ساختن و از بین بردن تصورات ندارد. «مانند تصور رنگ که از راه حس بینایی و صدا که از راه حس شنوایی به‌وجود می‌آید» (لاک، ۱۳۸۰: ۱۱). بنابراین، یک انسان نابینا تصویری از رنگ و یک ناشنوا تصویری از صوت ندارد.

حکایت مرد روستایی و گاو ارائه دهد، بلکه همچنین، امکان گفت‌وگوی میان‌فرهنگی در حوزه معرفت‌شناسی را تقویت کند.

۲ بحث

۲٫۱ مبانی نظری پژوهش

بررسی متون عرفانی با رویکردهای فلسفه تحلیلی یا تجربه‌گرایانه ممکن است؛ اما با محدودیت‌ها و خطر تحریف معنایی همراه است. فلسفه تحلیلی و تجربه‌گرایی بر پایه منطق، استقراء، وضوح زبانی و تجربه حسی شکل گرفته‌اند و در پی فهم دقیق و قابل آزمون از مفاهیم هستند. درمقابل، عرفان و متون عرفانی (مانند مثنوی) به زبان رمز، تمثیل و کشف باطنی متکی‌اند نه به اثبات‌پذیری تجربی یا تحلیل منطقی. تطبیق و بازخوانی حکایتی از مثنوی با مفاهیم فلسفی به این معنا نیست که مولوی تجربه‌گرا یا فلیسوف تحلیلی است، بنابراین، این نوع تحلیل باید با درک زمینه و زبان عرفان انجام پذیرد. از این‌رو، این جستار بر آن نیست تا رویکرد تحلیلی را بر مولوی تحمیل کند، بلکه در پی تطبیق و ایجاد گفت‌وگو است.

۲٫۱٫۱ مبانی شناخت حسی در مکتب اصالت تجربه

از نظر جان لاک فهم انسان در گرو تجربیات حسی است، پنج حس مانند پنج دریافتگر، دنیای خارج را برای فاهمه قابل شناخت می‌کنند. درواقع، حواس انسان، تصوراتی را دریافت می‌کند و فاهمه آن‌ها را به صورت بسیط یا مرکب حفظ می‌کند و با قدرت پردازش، یادآوری و استنباط به شناخت جهان دست می‌زند. بنابراین، اصل در فهم بشر، تجربیات او است که منشأ تصورات هستند. لاک در تعریف تصورات می‌گوید: «[ایده] بهترین اصطلاح است که مشعر است بر هر آن چیزی که در مقام تفکر آدمی موضوع فهم او می‌گردد» (لاک، ۱۳۸۰: ۲۸).

ایمان، استدلال و به تعبیر لاک «کلیه سایر اعمال مستقیم ذهن ما» (همان). منبع دوم که در فاهمه همه انسان‌ها وجود دارد و به حواس مربوط نیست، بسیار به حس شبیه است و لاک آن را بازاندیشی و تأمل بازتابی (Reflection) می‌نامد. به تعبیری ساده این دو منبع حواس و ذهن هستند؛ لاک قویاً معتقد است که هرگونه تصویری در فاهمه صرفاً از همین دو منبع دریافت می‌شود. تفاوت تصورات این دو منبع در این است که دیرپاب‌تر است و نیاز به توجه بیشتر دارد.

به‌زعم لاک، ذهن مستعد پذیرش تصورات بیرونی و مطالعه درونی است و این نقطه عطف همه معلومات طبیعی، اکتشافات و افکار دورپرواز بشر است (همان: ۷۳) اما عقل قوایی دارد که با آن‌ها کار می‌کند: ادراک، حفظ، تمیز، سنجش، ترکیب، انتزاع (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۲/۲).

«لاک در کتاب خود علم به معنی اخص یعنی آگاهی را موضوع قرار داده است که بعضی از آن استنتاجی یعنی استدلالی است و بعض دیگر تجربی و استقرایی» (بزرگمهر، ۱۳۸۱: ۱۸). بنابراین، ادراک نخستین تصور ساده فکر است و هنگامی وجود دارد که ذهن تأییراتی را دریافت کند؛ ادراک همان فاهمه است. به‌زعم لاک «ادراک واسطه علم است؛ ادراک اولین قدم و درجه علم و واسطه تمام مصالح آن است» (لاک، ۱۳۸۰: ۱۱۰). از همین رو است که ادراک فارق میان حیوانات و موجودات پست‌تر به شمار می‌آید.

بنابراین طبق تعریف لاک، «علم عبارت است از ادراک تطابق یا عدم تطابق تصورات ما» (لاک، ۱۳۸۰: ۱۶).

و با نظر به اینکه علم موقوف به درک سازگاری و ناسازگاری تصورات ذهنی است، پس اندازه دانش انسان از حدود تصورات ذهنی برتر نمی‌رود (فروغی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۱۲۷).

در هر موردی از شناخت که منشأ تصورات از دو یا چند حس، شهود یا شهود و حس باشد، همگی نتیجه تجربه هستند. لذا «علم ما نسبت به تمام عالم خارجی منحصراً از راه تجربه حسی به حصول می‌آید» (لاک، ۱۳۸۰: ۱۱).

لاک تصورات ساده را بر دو نوع می‌داند: ۱- صفات اولیه اشیاء: آنکه کاملاً مماثل آن اشیاء است؛ مثل تصور جسمیت و بعد و شکل و عدد و سکون که عیناً در شیء وجود دارد و جدایی‌ناپذیر است. ۲- صفات ثانویه اشیاء: تصوراتی از قبیل رنگ و بو و مزه که مماثل شیء نیست و صرفاً ما آن را آنچنان در می‌یابیم (همان: ۱۲). تصورات ساده زیربنای شناخت بشر هستند و چهار قسم دارند: ۱- آن‌هایی که توسط یک حس به ذهن می‌آیند ۲- آن‌هایی که توسط بیش از یک حس به ذهن می‌آیند ۳- آن‌هایی که فقط از راه فکر (مطالعه درونی) حاصل می‌شوند ۴- تصوراتی که از حس و فکر با هم به فاهمه می‌آیند.

تصورات مرکب از تصورات ساده ایجاد می‌شوند و بر سه نوع هستند: حالات (اعراض)، جواهر، اضافات. یعنی ذهن با سه عمل تصورات مرکب را می‌سازد: ۱- با ترکیب و تألیف دو یا چند تصویر ۲- با تفکیک و انتزاع ۳- با اضافه کردن (نسبت دادن).

بنابراین، معلومات ما متکی بر تجربه‌ای است که از دریافت این تصورات اعم از بسیط و مرکب و مماثل و غیرمماثل داریم، اما مسأله مهم دیگر، عمل باطنی ذهن است که موجب درک و تفکر می‌شود و کار پردازش را برای فاهمه انجام می‌دهد. به تعبیری دیگر «این دو (مشاهده خارجی و داخلی) سرچشمه شناسایی ما است که کلیه تصوراتی که ما داریم یا می‌توانیم داشته باشیم از آن حاصل می‌گردد» (لاک، ۱۳۸۰: ۶۴). در واقع، فاهمه برای اجرای عمل به دو منبع نیاز دارد: یکی محسوساتی است که به صورت تصورات به ذهن وارد می‌شود و لاک آن را احساس (Sensation) می‌نامد و منبع دوم «ادراک عمل ذهن است در باطن خود ما» که اگرچه مورد مطالعه نفس است اما مستقیماً از محسوسات خارجی به دست نمی‌آید؛ مانند ادراک، استقلال، دانستن، خواستن،

۲٫۲ تحلیل داده‌ها

در این بخش، به تحلیل ساختار خطای ادراکی بر مبنای شواهد مفهومی و داده‌های موردی خواهیم پرداخت با تمرکز ویژه بر جایگاه سوژه ادراک‌کننده و سازوکارهای شناختی مؤثر در فرایند فهم. از آنجاکه مسأله خطا صرفاً انحراف از واقعیت بیرونی نیست، بلکه ریشه در نحوه سازمان‌دهی ادراک از طرف سوژه دارد، تحلیل ما بر پیوند میان نظام‌های بازنمایی ذهنی، طرح‌واره‌های پیشینی و عوامل موقعیتی استوار خواهد بود و در ادامه به سوژه، ابژه و خطای ادراکی خواهیم پرداخت.

۲٫۲٫۱ سوژه و فاعل شناسا/ مرد روستایی

در فلسفه جان لاک، «من» نه به‌عنوان جوهری بسیط و مستقل همچون تصور دکارتی، بلکه به‌مثابه یک شعور پیوسته بازتابی تعریف می‌شود که از راه ادراک متوالی حالات درونی و بیرونی شکل می‌گیرد. منوط به تداوم خودآگاهی است نه به بقای یک جوهر ثابت. «من» لاک فاعلی است که معرفت خود را از راه ادراک (Perception) و تأمل بازتابی (Reflection) به‌دست می‌آورد، یعنی آگاهی از تأثرات حسی و تجربه‌های درونی؛ و این آگاهی بازتابی، بنیان معرفت شخص و هویت روان‌شناختی فرد را می‌سازد (لاک، ۱۳۸۰: ۲۴۲-۲۴۳). بدین ترتیب فاعل شناسا در دستگاه معرفتی لاک، نوعی فاعل بازتابنده (عامل خودآگاه) است که با تداوم حافظه، امکان تمایز میان «من» حاضر و گذشته را فراهم می‌سازد بی‌آنکه نیازمند فرض نفس نامتغیر جوهری باشد؛ پس برای لاک «من» بودن وابسته به ادراک پیوسته از خود است؛ یعنی اگر حتی بدن عوض شود اما آگاهی به خود باقی بماند، باز هم «من» باقی است (همان: ۲۴۶).

اما کوگیتوی دکارت، بر مبنای یک سوژه شناسا است که در عین استقلال کامل، می‌اندیشد. «دکارت فکر را به یک محل صرف شناسایی مبدل نمی‌کند بلکه آن را به ذهن- یا بهتر است بگوییم به نفس-

مربوط می‌سازد؛ یعنی به شیئی که فکر می‌کند... یقین فقط در نزد فاعل شناسا می‌تواند مطرح شود و نزد فاعل شناسا هم جز نفس و ذهن چیزی اولویت ندارد؛ نفسی که ماهیتش فکر کردن است و اصلاً همواره فکر می‌کند» (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۴۷) من همواره اندیشنده دکارت از نظر لاک قابل تأیید نیست، چون «نفس همواره فکر نمی‌کند؛ زیرا این دعوی دلیل ندارد» (لاک، ۱۳۸۱: ۶۸) او معتقد است نفس تا تصورات را دریافت نکند آغاز به ادراک نمی‌کند، یعنی نفس ذاتاً و متداوماً فکر نمی‌کند. او همچنین می‌گوید زمان شروع ادراک، دریافت تصورات است و زمان شروع تصورات وقتی است که نفس شروع کند به داشتن احساس (همان: ۷۲).

و در نظر هیوم «من» عبارت است از «تعاقب پی‌درپی تصورات، همچنان‌که اشیای خارجی تعاقب پی‌درپی تأثرات است، پس نفس هم مانند جسم رشته‌مسلسلی است از حوادث که یکدیگر را پی می‌کنند» (فروغی، ۱۳۴۴: ۱۵۱). اما «بارکلی این سؤال را مطرح می‌کند که معنای این قول که یک شیء مادی وجود دارد، چیست؟ و به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد که قول به اینکه یک شیء مادی وجود دارد، مساوق با این است که این شیء به‌وسیله یک فاعل شناسایی ادراک می‌شود» (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۴۴/۴).

البته لایبنیتس با لاک در زمینه سوژه شناسا هم‌داستان نبود، او معتقد بود که لاک به خطا رفته؛ زیرا «ادراک انسان دو نوع است: آشکار و پنهان. یک قسم ادراکی است که نفس از آن غافل است و متنه نیست و قسم دیگر ادراکی است که نفس به آن متنه است» (فروغی، ۱۳۴۴، ۶۶/۲).

اما «من» و «سوژه شناسا» در عرفان و نزد مولوی (قرن سیزدهم میلادی) متفاوت با تعبیر لاک (قرن هفدهم میلادی) است؛ در منظومه معرفتی مولانا، «من» یا «خود» در بدو امر، امری وهمی و اعتباری است که تحت سلطه نفس اماره و حجابات وجودی قرار گرفته است. این خود وهمی، که از آن به انانیت یا خودانگاری مجازی تعبیر می‌شود، در تقابل با

است: ۱- تجربه حسی، ۲- حافظه و تجربه پیشین، ۳- بازتاب ذهنی، ۴- خطای معرفتی. این عناصر به ترتیب در رفتار روستایی چنین نمود می‌یابند: ۱- لمس کردن بدن گاو در تاریکی، ۲- تصور گاو همیشگی، ۳- اطمینان به شناخت، ۴- گمان نادرست و ترس بعدی. انطباق رفتار روستایی با عناصر لاک‌ی به ترتیب چنین است:

۱- روستایی بدون دیدن، فقط بر حس لامسه تأکید می‌کند و حس او محدود و ناقص است.

۲- ذهن او با الگوهای ذهنی قبلی کار می‌کند (همان گاو خودش).

۳- روستایی با اعتماد به ذهنش، تصمیم می‌گیرد همان‌جا بنشیند، یعنی فاعل شناسای لاک‌ی با داده‌های ناقص، قضاوتی کامل می‌کند.

۴- وقتی حقیقت روشن شود (با آمدن نور)، تازه می‌فهمد خطا کرده است. او فاعل شناسایی است که دچار خطای ادراکی شده‌است.

۲،۲،۱،۲ بازسازی سناریوی ذهنی روستایی

حال به درون ذهن مرد روستایی رجوع می‌کنیم و از زاویه فاعل شناسا بودن او داستان را تحلیل می‌کنیم. ذهن روستایی چه می‌بیند؟ چگونه ادراک می‌کند؟ چگونه خطا می‌کند؟

۱- ورود به تاریکی (آغاز ادراک تجربی)

ذهن روستایی: گاو من اینجا است، فقط باید پیدایش کنم.

شرایط بیرونی: شب تاریک است، خوب نمی‌بیند، فقط می‌تواند لمس کند.

ابزار شناخت: حواس ناقص (لامسه).

در اینجا فاعل شناسا در وضعیت نادیدن حقیقت است، اما قطعاً در حال شناختن است. او براساس پیش‌فرض ذهنی‌اش (گاو من در آخور است) شروع به لمس می‌کند و ذهنش می‌گوید:

هوبت حقیقی انسانی_ یعنی روح الاهی و من توحیدی_ قرار دارد. برخلاف تلقی معرفت‌شناختی لاک، که فاعل شناسای تجربی را براساس تداوم حافظه و آگاهی بازتابی (Reflective Consciousness) تعریف می‌کند، مولوی سوژه شناسای حقیقی را تنها پس از عبور از حجاب‌های کثرت و انفصال و در پرتو فناء فی‌الله می‌بیند. در این تلقی عرفانی، علم حقیقی نه شناخت حسی یا ذهنی، بلکه شهود حضوری است که در مقام سفر از من موهوم به من حق تحقق می‌یابد. مولانا در ابیات متعددی خود وهمی را حجاب و علت خطا در شناخت معرفی می‌کند (ر.ک: مولوی، ۱۳۹۶: ۱/ ابیات ۶۰۵ تا ۶۴۸). از منظر وی، تا زمانی که سالک در ساحت عقل جزئی و ادراک حسی گرفتار است، ادراکات او آمیخته با خطا است و سوژه شناسای حقیقی ظهور نمی‌یابد، بلکه تنها با تهذیب نفس، خلوت درون و سلوک باطنی، خود حقیقی_ که همان جان متصل به حق است_ به ظهور می‌رسد (همان: ۳/ بیت ۱۵۶۰). این من نه یک جوهر مستقل بلکه ظهور اسماء الاهی در آینه وجود انسانی است چنان‌که در عرفان ابن عربی نیز هویت مطلق در تجلیات نسبی خویش به خودآگاهی می‌رسد (ر.ک: فصوص‌الحکم، فص آدمیت؛ ابن عربی، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

بنابراین، برای لاک «من» موجودی است تجربه‌گر و مستقل و برای مولوی، «من» حجاب حقیقت است. این تفاوت ریشه‌ای نشان می‌دهد که جان لاک با نگاهی مدرن و روان‌شناختی به «من» می‌نگرد؛ در حالی‌که مولوی نگاهی هستی‌شناسانه دارد، نه برای تعریف «من» بلکه برای فانی کردن آن.

۲،۲،۱،۱ فاعل شناسای لاک‌ی در کالبد مرد روستایی مثنوی

کاراکتر مرد روستایی نقطه تلاقی فلسفه شناخت و ادبیات عرفانی است. مرد روستایی نماد فاعل شناسایی است که مطابق نظریه لاک عمل می‌کند: تجربه می‌کند، حافظه را به کار می‌برد و نتیجه‌گیری می‌کند. عناصر مهم در نظریه لاک به ترتیب چنین

ابژه:

این‌همانی/این‌ناهمانی (شیر گاو نیست/ گاو شیر نیست)

ابژه همان چیزی است که فاعل شناسا در صد شناخت آن است؛ بنابراین، بیرون از ذهن قرار دارد، از راه تجربه یا عقل باید درباره‌اش شناخت حاصل شود و همیشه در معرض تفسیر است؛ یعنی فاعل شناسا آن را نه همان‌گونه که هست، بلکه آن‌طور که ادراک می‌کند می‌شناسد.

۲،۲،۱،۳ ابژه بدلی: گاو (امر مالوف)

گاو در این حکایت ابژه‌ای است که باید شناخته شود. بنابراین، به‌عنوان موضوع شناخت، مورد تعلق ذهنی مرد روستایی است. داده‌های قابل دسترس این ابژه، با لمس سطح بدن این حیوان تحقق می‌یابد. این ابژه بدلی با یک ابژه واقعی ناخواسته جایگزین شده است: ابژه واقعی شیر است. بنابراین، در اینجا خطای ابژه‌ای رخ می‌دهد. روستایی در ذهنش مدلی از گاو خود را دارد: وقتی به بدن شیر دست می‌کشد به‌طور خودکار ذهنش این تجربه را با آن مدل ذهنی تطبیق می‌دهد و آن را گاو می‌نامد. این یعنی فاعل شناسا، ابژه را نمی‌بیند بلکه بر اساس انتظار و خاطره‌اش آن را می‌سازد. در اینجا ابژه نه خودش را آشکار می‌کند، نه ذهن می‌تواند آن را درک کند مگر آنکه نور حقیقت صبح بتابد. مولانا در بیان حکایت نشان می‌دهد که در مسیر شناخت آنچه ما واقعیت می‌پنداریم ممکن است تصویری از میل و انتظار ما باشد نه خود واقعیت. شیر در اینجا تمثیل حقیقتی مهیب است که فاعل شناسا طاقت دیدنش را ندارد. گاو در واقع، ابژه‌ای خودخواسته و اهلی شده است، ذهن روستایی آن را می‌پسندد چون آشنا است. گاو به‌عنوان ابژه بدلی سه جلوه دارد: ۱- ابژه تخیلی است ۲- ابژه فراقکنی شده است ۳- ابژه طرح‌واره‌ای است.

آهان! این زبری پوست دارد، اندازه‌اش درست است، بله خودش است!

۲- تطبیق تجربه حسی با تصویر ذهنی (ساختن معنا)

اینجا ذهن روستایی دارد عمل می‌کند؛ مثل فاعل شناسا در نظریه لاک:

۱- داده حسی (لمس گاو) ۲- تجربه قبلی (یاد شکل گاو) ۳- ترکیب این دو: شناخت

ذهنش می‌گوید: اگر حس من می‌گوید این گاو است و تجربه‌ام هم این را تأیید می‌کند، پس نتیجه می‌گیرم: این همان گاو خودم است.

اینجا ذهن به اطمینان رسیده، فاعل شناسای درونی گمان می‌کند که حقیقت را فهمیده است.

۳- قضاوت و آرام گرفتن (لحظه تثبیت معرفت)

اکنون ذهن روستایی در چنین درکی است: خوب شد پیدایش کردم، بگذار کنار او در آرامش بمانم، هیچ مشکلی نیست. در این لحظه، فاعل شناسا به آرامش معرفتی رسیده است. همان نقطه‌ای است که در فلسفه به آن احراز معرفت با شواهد ذهنی می‌گویند. اما حقیقت این است که او خطا کرده است!

۴- لحظه انکشاف (شکست سوژه در برابر واقعیت)

صبح می‌شود، نور می‌آید، واقعیت عیان می‌شود: گاو که لمس کرده گاو خودش نبوده، شیر بوده است.

در اینجا ذهن روستایی فرو می‌ریزد. فاعل شناسای درون او با تجربه شکست مواجه می‌شود: ۱- آنچه با حواس تجربه کرده بود ناقص بود. ۲- آنچه در حافظه داشت، گمراه‌کننده بود. ۳- نتیجه‌گیری‌اش اشتباه بود.

انسجام یا اطمینان را بازیابد. این ابژه نه بازتاب واقعیت بیرونی بلکه تجسم تمنای درونی سوژه است؛ تمنایی که در قالب یک ساختار ادراکی تثبیت شده بر محیط بیرونی اعمال می‌شود. در چنین وضعیتی، ادراک نه حاصل تطابق بین ذهن و عین بلکه محصول کنش ذهن در شکل‌دهی به داده‌های حسی از راه طرح‌واره‌ها و یادمان‌های تثبیت شده است (ر.ک: Lacan, ۲۰۰۱: ۴۰-۵۳). در حکایت مورد نظر، گاو همیشگی به مثابه ابژه‌ای تثبیت شده در حافظه عاطفی حسی مرد روستایی نقش یک الگوی ادراکی را بازی می‌کند که بر شیء تازه وارد (شیر در تاریخ) فرافکنی می‌شود. سوژه، برای پر کردن خلأ ناشی از ابهام دیداری و حفظ انسجام جهان ادراکی‌اش، خصوصیات گاو را بر ابژه نامعلوم فرافکنی می‌کند و بدین‌سان، شیر به یک ابژه فرافکنی شده بدل می‌شود. در اینجا ابژه، نه به سبب شباهت واقعی، بلکه به دلیل نیاز سوژه به ثبات ادراکی و فرار از اضطراب ناآشنا درک می‌شود.

۲،۲،۱،۳،۳-گاو ابژه طرح‌واره‌ای است: تصویر ذهنی از ابژه در بسیاری از موارد، بیش از آنکه نتیجه انطباق بی‌واسطه حواس با واقعیت عینی باشد، تابع ساختارهای پیشینی و تثبیت شده‌ای است که ذهن سوژه در طی زمان از طریق تجربه، عادت، حافظه و انتظارات مفهومی در خود نهادینه کرده است. در این معنا، ادراک حسی به‌ویژه در لحظات تردید، تاریکی یا بحران نه تصویری تازه از ابژه خارجی بلکه بازتولید نظام‌های پیش‌سازمان‌یافته‌ای است که ذهن برای حفظ انسجام خود ابژه را در قالب آن‌ها تفسیر می‌کند. این رویکرد را می‌توان در امتداد نظریه‌های کانتی درباره مفاهیم پیشینی، اما در سطح تجربی‌تر نزد لاک نیز ردیابی کرد؛ آنجا که وی تأکید می‌کند داده‌های حسی بدون دخالت فهم، خام و فاقد انسجام‌اند و تنها از رهگذر سازمان‌دهی ذهنی است که آن‌ها به ادراک تبدیل می‌شوند (ر.ک: لاک، ۱۳۸۰: ۱۲۷-۱۳۰). از دیدگاه روانشناسی شناختی نیز این فرایند با مفاهیمی چون طرح‌واره ذهنی و

۲،۲،۱،۳،۱-گاو ابژه تخیلی است: روستایی گاو را نمی‌بیند، بلکه آن را تخیل می‌کند، یعنی ذهن او به‌جای درک ابژه واقعی، تصویری خیالی از گاو می‌سازد؛ چنان‌که در فلسفه لاکان به ابژه تخیلی (Imaginary) معروف است. در روانکاوی لاکان ابژه خیالی نه یک شیء عینی در جهان بیرونی، بلکه صورتی از ابژه است که در چارچوب نظام تخیلی ساخته و تجربه می‌شود؛ یعنی ابژه‌ای که کارکرد اصلی‌اش نه انکشاف حقیقت، بلکه پر کردن خلأ وجودی سوژه است. لاکان معتقد است که سوژه ناآگاه در تعامل با ابژه کوچک (objet petit a) یعنی ابژه میل، همواره در جست‌وجوی امری است که میل را ارضا کند؛ اما این ابژه اساساً خیالی است و مبتنی بر فرافکنی درونی فقدان ساختاری است که سوژه را می‌سازد (ر.ک: Lacan, ۱۹۸۱: ۶۷-۹۲). در حکایت مولوی، مرد روستایی شیر را به‌جای گاو خود تصور می‌کند اما این اشتباه صرفاً خطای حسی نیست، بلکه می‌تواند بازتابی از نوعی تخیل تثبیت شده باشد که در نظام لاکانی، تجلی ابژه خیالی است. شیر در تاریکی در مقام ابژه نه به دلیل شباهت واقعی‌اش با گاو، بلکه به سبب فرافکنی تصویر تثبیت شده ذهنی از «گاو آشنا»، بی‌آنکه از سوی سوژه ارزیابی شود، به‌عنوان گاو تلقی می‌شود. به تعبیر لاکان سوژه اینجا گرفتار مرحله آینه‌ای است؛ جایی که تصویر آشنا بیش از واقعیت ادراک می‌شود و میل به اطمینان و بازشناسی، ادراک را مُشوّه می‌سازد.

۲،۲،۱،۳،۲-گاو ابژه فرافکنی شده است: ذهن روستایی از ترس یا ناآگاهی، ابژه مهیب را با ابژه بی‌خطر جایگزین می‌کند. اینجا گاو یک ابژه دروغین اما روان‌پذیر است. ابژه‌ای که برای پر کردن جای خالی امر متعالی (شیر) ساخته شده است.

در بستر روانکاوی و نظریه‌های پدیدارشناختی ادراک، «ابژه فرافکنی شده» به شیئی اطلاق می‌شود که سوژه، در مواجهه با خلأ یا اضطراب ادراکی، تصویر یا کیفیتی ذهنی را بر آن تحیل می‌کند تا معنا،

آدمی در تاریکی آن را نمی‌شناسد و در مقابل، گاو که یک ابژه بدلی، تخیلی و جایگزین شده است که از دل میل و عادت ذهنی زاده شده است: یک ابژه آرامش‌بخش کاذب که بر مسند حقیقت نشسته است. این مسئله برای روستایی، یک تسکین یا آرامش معرفتی از امر متعالی با خود دارد که نتیجه احراز معرفت با شواهد ذهنی است.

۲،۲،۲ شرح خطای روستایی از منظر لاک و مولوی

به‌زعم فیلسوفان «بزرگترین مانع و بزرگ‌ترین دلیل اشتباه فهم انسانی، گیجی، ناشی‌گری و اشتباهات حواس است» (کرسون، ۸۵:؟). اگرچه از نظر دکارت «منشأ خطا را بیشتر در اراده باید دید تا در فاهمه» (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۵۲)، لاک با او هم‌عقیده بود که خطا در تصدیقات ظنی رخ می‌دهد. اگرچه لاک می‌گفت: «آدمی باید فکر کند تا بالذات شناسایی حاصل نماید» (لاک، ۱۳۸۰: ۵۷)، و تصریح می‌کرد که: «کلیه تصورات از احساس یا فکر نشأت می‌گیرند» (لاک، ۱۳۸۱: ۶۳)، اما معتقد بود تا داده حسی دقیق و کافی نباشد، شناخت درست ممکن نیست. چهار عامل خلل در واقع‌بینی از نظر لاک عبارت است از: «۱- قضا‌ی‌ای که به‌خودی‌خود یقینی و بدیهی نیستند بلکه قابل تردید و غلطند ولی به‌جای اصول پذیرفته شده‌اند ۲- مفروضات منقول ۳- تمایلات و شهوات غالب ۴- مرجعیت» (لاک، ۱۳۸۰: ۴۵۸).

عامل چهارم یعنی مرجعیت، همان انگیزه تقلید و تکرار است که مولانا در حکایت روستایی و خاراندن شیر بر آن انگشت گزارده‌است. لاک با تأکید بر این مورد می‌گوید: «چهارمین و واپسین عمل غلط... که از همه عوامل دیگر... فزون‌تر مردم را در نادانی نگه می‌دارد همانا عبارت است از تصدیق عقاید منقول دیگران، خواه عقاید دوستان باشد یا حزب یا همسایگان یا اهل کشور. شخص باطل‌ترین عقاید را اکتساب می‌کند... و اگر راهی می‌رود تصور

پیش‌انگاره‌های ادراکی توضیح داده می‌شود؛ یعنی الگوهایی در ذهن که پیش از مواجهه با ابژه نوع دریافت آن را جهت‌دهی می‌کنند (ر.ک: Neisser, ۱۵-۱۰: ۱۹۶۷).

۲،۲،۱،۴ ابژه واقعی: شیر (امر متعالی)

شیر در واقعیت فیزیکی ابژه حقیقی موجود در آخور است، اما در ذهن مرد روستایی حضور ندارد؛ چون ذهن او بر اساس عادت و انتظار فقط به دنبال گاو است. پس شیر به‌عنوان ابژه، حضور دارد اما غایب است، حاضر-غایب است. بنابراین، در اینجا از نظر فلسفی، در ذهن فاعل میان ابژه مفروض (گاو) و ابژه بالقوه (شیر) تعارض رخ داده است. این شیر از نظر عرفانی، هم باید شناخته شود و هم ترسناک، ناشناختنی یا تحمل‌ناپذیر است، نماد حقیقتی مهیب است، اما فاعل شناسا نمی‌تواند آن را ببیند؛ زیرا انتظار دیدنش را ندارد، یا آمادگی و ابزار شناختش (نور دل، عقل روشن) را ندارد. بنابراین، شیر ابژه‌ای است که در تاریکی باقی می‌ماند. در اینجا شیر به‌عنوان ابژه دارای جنبه‌های ۱- حضور فیزیکی ۲- غیاب ذهنی ۳- خطر ذاتی ۴- نماد عرفانی است؛ این ابژه اگر شناخته می‌شد خطری به همراه داشت. به‌صورت نمادین یعنی حقیقتی که ذهن انسان از ترس، آن را با چیز دیگری جایگزین می‌کند. از این‌رو است که در مفهوم مورد نظر مولانا شیر، ابژه حقیقت عریان است و به امر متعالی اشاره دارد. اما ذهن تجربه‌گرا، به دلیل ظلمت، عادت و پیش‌داوری آن را با ابژه اهلی و بی‌خطر جایگزین می‌کند. این ابژه حاضر اما ناشناخته می‌تواند واقعیتی سرکوب‌شده در ذهن فاعل شناسا باشد که فقط با ظهور نور حقیقت می‌تواند خود را آشکار کند. آن ابژه‌ای که ورای تجربیات معمول انسانی است، در ذهن و جان انسان‌ها باعث میل، اشتیاق یا ترس می‌شود. از این‌رو، به بیان روان‌شناختی می‌توان گفت گاو ابژه فرافکنی‌شده این ابژه متعالی است. بنابراین، شیر را می‌توان ابژه امر متعالی دانست، ابژه‌ای حقیقی، بی‌واسطه و خوف‌انگیز که ذهن

اما طبق نظر مولوی این خطا ناشی از غفلت و ناآگاهی درونی است. در حکمت عرفانی، تاریکی شب تمثیل جهل است و شناخت بدون نور عقل یا نور الهی، به خطا می‌انجامد. مولوی و جان لاک هر دو به نوعی نشان می‌دهند که شناخت نادقیق یا ناقص منجر به خطا است، اما لاک از زاویه حسی-تجربی به مسائل می‌نگرد: ذهن بر اساس داده‌های حسی می‌سازد، پس اگر داده ناقص باشد، شناخت ناقص است؛ و مولوی با نگاهی عرفانی می‌گوید: اگر نور دل (معرفت) نباشد، همه چیز را به خطا خواهی دید.

۲٫۲٫۲٫۱ تحلیل منطقی خطا در فهم انسان در نظریه لاک

صدق و کذب در قضایا عامل خطای فاهمه است؛ «صدق و کذب عبارت است از تألیف یا تفصیل؛ یعنی وصل و فصل علائم به نحوی که مدلولات آن‌ها با هم مطابق یا غیر مطابق باشد». اقسام خطا بسیار است ولی لاک پنج نوع آن را ذکر کرده است:

۱- اخذ نامحتمل به جای محتمل زیرا چون درجات احتمال متعدد است، ممکن است احتمال ضعیف را به جای احتمال قوی گرفت.

۲- خطای حاصله از ضعف حافظه

۳- خلط کردن ماهیت اسمی با ماهیت حقیقی

۴- خطای حواس

۵- خطای حاصله از سوءاستعمال الفاظ» (بزرگمهر، ۱۳۸۱: ۹۷).

به‌طور خاص لاک استدلال می‌کند که تمامی دانش انسان از تجربه به‌دست می‌آید و به دو صورت حسی و تأملی تقسیم می‌شود. در تحلیل منطقی می‌توان گفت که اشتباه در فهم انسان (که در تفکر لاک به‌عنوان خطای شناختی یا خطای ادراکی مطرح می‌شود) به‌دلیل محدودیت‌های تجربه، ناتوانی در دسته‌بندی مناسب داده‌ها و استفاده نادرست از قوانین استدلال منطقی رخ

می‌کند راست است، زیرا جای پای دیگران را تعقیب می‌کند» (لاک، ۱۳۸۰: ۴۶۱-۴۶۰).

حکایت روستایی و گاو از یک‌سو نیز، یادآور بت‌غار بیکن است؛ بیکن معقد است که موانع علم و فهم بشری هفت چیز است که یکی از آن‌ها بت‌ها است. و این بت‌ها چهار گونه هستند: بت قبیله، بت غار، بت بازار و بت نمایشخانه. و بت غار اشاره است به اختلال در فهم افراد به این دلیل که امری را برای خود مسلم می‌دانند و آن امر نادرست را محور عقاید خویش قرار می‌دهند (فروغی، ۱۳۴۴: ۱/ ۱۱۵). درواقع، بت غار به خطاهایی اشاره دارد که از ویژگی‌های فردی ذهن هر انسانی ناشی می‌شود، مانند تربیت، عادات، احساسات یا تجربیات محدود و شخصی. این خطاها باعث می‌شوند که هر فرد واقعیت را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که در ذهن خودش شکل گرفته، ببیند. یعنی هر فرد در غار ذهن خود زندگی می‌کند و جهان را از درون آن غار تفسیر می‌کند.

طبق نظر لاک، ذهن انسان در آغاز مانند لوح سفید است؛ تمام دانش از راه تجربه حسی یا بازتاب ذهنی تجربه‌ها حاصل می‌شود. درواقع، ما جهان را از راه حواس پنجگانه می‌شناسیم، اما نکته مهم آن است که این حواس خطاپذیر هستند. بنابراین، اگر کسی درک ناقصی از چیزی دارد، یا ابزار شناختش ناقص است (مثلاً نور کافی نیست) آن فرد به خطا می‌افتد. در حکایت مورد نظر، مرد روستایی در تاریکی شب قادر به دیدن نیست، پس فقط به لامسه اکتفا می‌کند. او از تجربه‌های پیشینش از گاو تصویری در ذهن دارد و آن را بر آنچه لمس می‌کند، فراقکنی می‌کند. از همین‌رو، دچار خطا در تشخیص مصداق می‌شود. او گمان می‌برد گاو را خارانده؛ درحالی‌که شیر بوده است. طبق نظر لاک این خطا ناشی از این موارد است: ۱- شرایط ناقص تجربه حسی (نداشتن نور و عدم دیدن) ۲- اطمینان بیش از حد به ادراک ناقص (اعتماد کامل به لامسه در شب) ۳- برداشت اشتباه از داده‌های حسی (تجربه حسی ناکافی = شناخت غلط).

اشتباه به‌صورت عمومی تعمیم دادیم، نتیجه نادرست خواهد بود.

۲,۲,۲,۴ مبری و غیر مبری

لاک در نظریه خود به تمایز میان مفاهیم مبری (واضح) و غیرمبری (مبهم) اشاره می‌کند. مفاهیم مبری آن‌هایی هستند که درک و شناخت آن‌ها روشن و ساده است، درحالی‌که مفاهیم غیرمبری نیاز به دقت و بررسی بیشتری دارند.

خطای شناختی وقتی رخ می‌دهد که انسان‌ها نتوانند مفاهیم غیرمبری را به‌درستی تحلیل کنند و از آن‌ها به‌طور اشتباه استفاده کنند. این مسئله به‌ویژه در مفاهیمی چون خدا، روح یا عدالت که برای بسیاری از افراد به‌طور طبیعی غیرمبری هستند، دیده می‌شود (ر.ک: لاک، ۱۳۸۰: ۲۶۴-۲۶۲).

۲,۲,۲,۵ جهل به مبادی تصدیق

لاک معتقد است که انسان‌ها در بسیاری از موارد از مبادی تصدیق خود غافل هستند. این مبادی، پایه‌های اولیه شناخت انسان را تشکیل می‌دهند. عدم آگاهی از این مبادی می‌تواند باعث استدلال‌های نادرست و خطاهای شناختی شود. وقتی انسان‌ها از اصول ابتدایی منطق و شناخت آگاه نباشند، به‌راحتی در دام استدلال‌های غلط می‌افتند. این اشتباهات، در قالب فرض‌های نادرست و استدلال‌های نادرست به‌ویژه در زمینه‌هایی که انسان‌ها اطلاعات کافی ندارند، ظهور می‌کنند.

در نهایت، خطای انسان در فهم طبق نظریه لاک ناشی از مشکلات مختلف در فرایندهای شناختی است، این مشکلات می‌توانند به خطا در استفاده از اصول منطقی، خطای استقرایی ناشی از تجربیات ناقص، یا خطا در تحلیل مفاهیم پیچیده برگردند. مفهوم محمول و قضیه به‌ویژه در بیان اشتباهات ناشی از تعمیم‌های نادرست و استدلال‌های ناقص در این نظریه برجسته است. درک و شفافیت مبادی

می‌دهد. این خطاها می‌تواند در ساخت قضایا و تحلیل‌های منطقی به‌طور خاص رخ دهد.

برای تحلیل دقیق‌تر این موضوع می‌توان به مفاهیم منطقی زیر اشاره کرد:

۲,۲,۲,۲ قضیه و محمول

قضیه‌ها در علم منطق ترکیب‌هایی از موضوع و محمول هستند. مثلاً در قضیه‌ای مانند تمام انسان‌ها فانی هستند، تمام انسان‌ها موضوع و فانی هستند محمول است. لاک معتقد است که تمامی دانش بشری از تجربیات حسی به دست می‌آید. از آنجایی‌که تجربیات حسی همواره محدود و ناقص هستند، ممکن است این قضایا که به‌طور نادرست از تجربیات حسی استنباط شده‌اند، غلط باشند. مثلاً اگر کسی مشاهده کند که هر گلی که دیده زرد بوده است، ممکن است به اشتباه استنباط کند که تمام گل‌ها زرد هستند که یک قضیه نادرست است. این نوع خطا ناشی از ناتوانی در تعمیم‌گذاری نامناسب تجربیات است. در این حالت استقرای ناقص رخ می‌دهد یعنی تنها از مشاهدات محدود برای تعمیم به کلیات استفاده می‌شود.

۲,۲,۲,۳ صغری و کبری

در استدلال‌های قیاسی، از دو قضیه (صغری و کبری) استفاده می‌شود تا نتیجه‌ای منطقی (نتیجه) استخراج شود. در اینجا، خطا می‌تواند ناشی از اشتباه در یکی از دو مرحله باشد:

صغری: تجربه حسی فرد/ کبری: اصول منطقی یا عمومی که فرد به آن‌ها اعتقاد دارد. مثال:

کبری: هرچیزی که در آسمان است به زودی می‌بارد/ صغری: این ابر در آسمان است/ نتیجه: این ابر به‌زودی می‌بارد.

در این استدلال خطا ممکن است در صغری باشد، یعنی اشتباه در درک یا تعبیر تجربه. اگر تجربه نادرستی از این‌ها داشتیم و آن را به‌طور

اینجا خطا در صغری رخ داده‌است. یعنی درک حسی روستایی از مصداق موضوع به‌علت شرایط نامناسب (تاریکی) دچار اشتباه شده‌است.

۲,۲,۳,۳ مفهوم ادراک ناقص در نظریه لاک

چنان‌که ذکر شد، لاک می‌گوید: تمام شناخت ما از طریق ادراک به‌واسطه حواس حاصل می‌شود، اما چون ابزار ادراک (حواس) ناقص‌اند، خطا ممکن است.

در اینجا، تصویر حسی (Idea) از حیوان، با واقعیت منطبق نیست. آنچه روستایی به‌عنوان گاو تصور می‌کند، ناشی از یک ایده حسی ناقص است که در ذهن شکل گرفته، نه از یک واقعیت خارجی.

این ایده ناقص، در نظر لاک، نتیجه یکی از دو امر است: یا تأثیر ناقص شیء بر حواس (مثلاً به‌سبب تاریکی، شکل کامل شیر بر شبکه نیفتاده است)، یا برداشت ذهنی ناقص از داده حسی است (مثلاً شباهت ظاهری حیوان با گاو، باعث شده است تا تصور نادرست شکل بگیرد).

۲,۲,۳,۴ نقش مبادی تصدیق

لاک می‌گوید وقتی انسان‌ها به صحت قضیه‌ای یقین می‌کنند، باید دلیل موجهی برای آن داشته باشند. در این حکایت، روستایی بدون تأمل در شرایط (مثلاً بررسی صدا، رفتار حیوان، دقت در فرم سر و بدن) صرفاً به ظاهر ناقص بصری اعتماد کرده است.

این اعتماد بدون دلیل روشن در منطبق به‌عنوان جهل مرکب تلقی می‌شود: نمی‌داند که نمی‌داند. در منطبق، این اعتماد می‌تواند به صورت زیر نقد شود:

قضیه ذهنی روستایی از نوع ظنی بوده، نه یقینی، اما او با آن مثل یک قضیه یقینی رفتار کرده است. این یعنی خلط مراتب حجت؛ زیرا روستایی به قضیه‌ای که در نهایت از سنخ ظن است، درجه یقین داده است.

شناختی و تعمیم‌های منطقی صحیح می‌تواند به کاهش خطاهای شناختی در انسان‌ها کمک کند (ر.ک: لاک، ۱۳۸۰: ۴۶۱-۴۵۵).

۲,۲,۳ تحلیل فلسفی-منطقی از دیدگاه لاک با منطق صوری

مرد روستایی در تاریکی شب چیزی را می‌بیند که به نظرش شبیه گاو است، اما درواقع شیر است. در نتیجه قضیه‌ای ذهنی می‌سازد: «این حیوان گاو است»، درحالی‌که در خارج از ذهن، آن حیوان واقعاً شیر است. پس او دچار خطای ادراکی شده‌است.

۲,۲,۳,۱ ساختار قضیه‌ای ذهنی (proposition)

در ذهن روستایی، قضیه‌ای تشکیل شده‌است:

موضوع: این حیوان / محمول: گاو است.

در قالب قضایای حملی: «الف، ب است»: «این حیوان، گاو است».

این قضیه در ذهن او تصور شده و با اطمینان پذیرفته شده‌است (گرچه نادرست است).

۲,۲,۳,۲ تحلیل خطا با منطق صغرا-کبرا

برای رسیدن به این نتیجه (این حیوان گاو است) ذهن روستایی از یک استدلال قیاسی استفاده کرده‌است. این استدلال می‌تواند به شکل زیر بازسازی شود:

کبرای کلی: هر حیوان چهارپای بزرگی با این شکل (در تجربه قبلی‌ام) گاو بوده است.

صغرای حسی: این حیوان، چهارپای بزرگی با آن شکل است (آنچه در تاریکی دیده‌ام)

نتیجه: پس این حیوان گاو است.

۲,۲,۳,۸ نقش عادت در تولید مفاهیم و باورها از نگاه لاک

لاک تأکید می‌کند که عادت یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده باورهای انسان است و می‌تواند حتی بر دریافت حسی تأثیر بگذارد (لاک، ۱۳۸۰: ۴۵۸). در این حکایت، عادت به حضور گاو در مکان خاص، باعث شده است که ذهن روستایی پیش از دریافت کامل حسی، محمول گاو بودن را حمل کند. به زبان منطقی می‌توان گفت:

کبری: هر حیوانی که شب در این آخور باشد گاو من است. / صغری: اینک حیوانی در این آخور است. نتیجه: پس این حیوان گاو من است.

اینجا خطا نه در حس، بلکه در کبرای عادت‌ساخته است. ذهن روستایی کبرای غلطی ساخته که بر اساس تکرار تجربه قبلی است و نه واقعیت کنونی.

۲,۲,۳,۹ تحلیل از نظر محمول و حمل پیشینی

در این حالت، ذهن قبل از تحلیل دقیق داده حسی، پیشاپیش محمول گاو بودن را حمل کرده است. این شبیه آن چیزی است که در منطق به آن حمل سابق بر تصور می‌گویند؛ یعنی حمل محمول بر موضوع قبل از آنکه ماهیت دقیق موضوع تصور شود. ذهن روستایی هنوز ماهیت این حیوان خاص را کاملاً تصور نکرده است (چون شیر را تجربه نکرده است)، اما پیشاپیش آن را گاو فرض کرده، چون عادت دارد. این حمل، یک نوع حمل غیرموجه (Illicit Prediction) است.

۲,۲,۳,۱۰ خطای ذهنی: جهل مرکب ناشی از اطمینان روانی

از نگاه منطقی، این نوع خطا جهل مرکب است، اما با ویژگی خاص: روستایی نمی‌داند که نمی‌داند، چون ذهن بر اثر تکرار و عادت، احساس یقین دارد. این یقین، یقین روانی است، نه یقین معرفتی. به بیان

۲,۲,۳,۵ کاربرد مفاهیم منطق مانند محمول و حمل غلط

در این حکایت، روستایی محمول گاو بودن را بر موضوع این حیوان حمل کرده است، اما به اشتباه. از نظر منطق صوری، این یک حمل خطایی است به این دلیل که ماهیت واقعی موضوع با محمول نسبت داده شده، تطابق ندارد.

۲,۲,۳,۶ نقش اعتباری بودن مفاهیم کلی از نظر لاک

لاک می‌گوید مفاهیم کلی مثل گاو یا شیر اعتباری هستند و از تجربه‌های حسی خاصی ساخته می‌شوند. بنابراین: روستایی مفهوم گاو را براساس تجارب قبلی ساخته است، اما چون تجربه‌اش محدود بوده، ممکن است همه ویژگی‌های شیر را در بر نداشته باشد.

۲,۲,۳,۷ تمایز بین داده حسی (Sensation) و تفسیر ذهنی (Judgment)

لاک معتقد است که ادراک ما از جهان، شامل دو مرحله است:

الف. دریافت احساس (Sensation): حواس اطلاعات خام را از جهان بیرون می‌گیرند: در این مورد، شکل بدن، زبری مو، بوی بدن، صدا و غیره.

ب. تفسیر ذهنی (Judgment): ذهن این داده‌ها را با ایده‌های قبلی (مانند این گاو من است) مقایسه می‌کند و حکم می‌سازد. در این حکایت، داده‌های حسی واقعی متعلق به شیر است، اما ذهن، با استناد به عادت و انتظار قبلی، آن را به صورت گاو تفسیر می‌کند. لاک این را نوعی قضیه ظنی می‌داند، نه یقینی، اما ذهن انسان گاهی چنین ظن‌هایی را بدیهی می‌پندارد.

ناقص و فقدان تمییز میان محمول عرضی و ماهیت ذاتی صورت گرفته‌اند. همین تقلیل محمول به ظاهر و اعتماد بیش‌ازحد به عادت ادراکی، موجب حذف نقش نظام تحلیلی‌گر و در نهایت، شکل‌گیری یک معرفت ظنی غیرموجه شده است.

در چارچوب فلسفه تجربه‌گرای لاک آنچه انسان آن را «دانش» می‌پندارد، در واقع حاصل بازنمایی ذهنی (Ideas) است که از راه ادراک حسی (Sensation) و تأمل درونی (Reflection) به ذهن وارد شده‌اند، اما چون این بازنمایی‌ها واسطه‌ای میان ذهن و واقع‌اند امکان خطا و اشتباه در تطابق میان ایده و شیء خارجی همواره محفوظ است. لاک به صراحت بیان می‌کند که خطای انسانی ناشی از شتاب در قضاوت و همذات‌پنداری ایده با واقعیت خارجی است؛ چراکه ذهن انسان تمایل دارد عادتاً بدون تحلیل نقادانه میان ایده‌های مأنوس و اشیاء خارجی پیوند ضروری برقرار کند. در نتیجه، معرفت حقیقی نزد لاک، نه ادعای تطابق حتمی بلکه درجه‌ای از اطمینان نسبی بر پایه وضوح، تمایز و انسجام درونی ایده‌ها است.

در نهایت، بازخوانی عرفانی حکایت نیز نشان می‌دهد که در غیاب شهود ناب و فهم حضوری، فاعل شناسنده دچار غفلت وجودی می‌شود، چنان‌که مرد روستایی با لمس شیر به جای گاو، به لحاظ معرفتی همچنان در حجاب باقی می‌ماند. چنین تحلیلی، پیوند میان فلسفه تجربه‌گرای لاک، ساختار منطق ارسطویی و تأویل عرفانی از خطا را به صورت بینارشته‌ای ممکن می‌سازد.

دقیق‌تر، یعنی روستایی در ذهنش قضیه‌ای با ساختار این حیوان=گاو دارد، که از نظر منطقی، صدق ندارد اما از نظر ذهنی، یقین دارد.

۱۱، ۳، ۲، ۲ نقش ایده‌های پیچیده در این خطا

لاک ایده‌های ذهنی را به ساده و مرکب تقسیم می‌کند. ایده گاو من در شب در آخور، یک ایده مرکب است که از تکرار ساخته شده است. این ایده مرکب به صورت پیش‌فرض ذهنی عمل می‌کند و مانع از آن می‌شود که ایده جدید (شیر) به رسمیت شناخته شود، حتی اگر از طریق حس داده شود.

۳ نتیجه

بر اساس تحلیل انجام‌شده می‌توان نتیجه گرفت که منشأ خطای ادراکی در حکایت روستایی و گاو نزد مولوی، نه صرفاً یک اشتباه حسی ساده، بلکه تجلی پیچیده‌ای از تعامل بین خطای شناختی و امتناع بازتابی در مقام سوژه شناسنده است. در چارچوب معرفت‌شناسی لاک، «من» نه جوهری ثابت بلکه پیوستاری از آگاهی بازتابی است که هویت شخصی را از خلال حافظه و استمرار آگاهی شکل می‌دهد؛ اما این فاعل شناسای تجربی، همواره در معرض خطا قرار دارد، زیرا ادراک او مبتنی بر داده‌های حسی و بازنمودهای ذهنی (Ideas) است که خود به واسطه عادت ذهنی، زمینه ادراکی و نظام‌های سریع تصمیم‌گیری ساختار یافته‌اند. در منطق صوری، می‌توان گفت که قضایای پیشینی ذهنی مرد _ مانند «این حیوان همواره گاو من است» _ بر مبنای قیاس

منابع

- ابن عربی، محمد بن علی. (۱۳۸۹). فصوص‌الحکم. درآمد، برگردان متن، توضیح و تحلیل: محمدعلی موحد و صمد موحد. کارنامه.
- بزرگمهر، منوچهر. (۱۳۸۱). فلاسفه تجربی انگلستان، ج ۱ (لاک و بارکلی). چاپ دوم. مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۳). شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۲. اطلاعات.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۲). مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی. امیرکبیر.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه، جلد چهارم (از دکارت تا لایبنیتس). ترجمه غلامرضا اعوانی. علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۹۳). تاریخ فلسفه، جلد پنجم (فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم). ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم. علمی و فرهنگی.
- کرسون، آندره. (؟). فرانسیس بیکن. کاظم عمادی. بنگاه مطبوعاتی صغیعلیشاه.
- گاتلیب، آنتونی. (۱۳۹۷). رؤیای عصر روشنگری (ظهور فلسفه نوین). ترجمه فریبرز مجیدی. انتشارات مازیار.
- لاک، جان. (۱۳۸۰). جستاری در فهم بشر، تلخیص پرینگل پنیسون. ترجمه صادق رضازاده شفق. شفیع.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۶). مثنوی معنوی (دفتر یک تا سه). به تصحیح محمدعلی موحد، هرمس.
- نواک، جورج. (۱۳۸۴). فلسفه تجربه‌گرا از لاک تا پوپر، ترجمه پرویز بابایی. آزادمهر.
- هالینگ‌دیل، ر.ج. (۱۳۷۰). مبانی و تاریخ فلسفه غرب. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. کیهان.

References

- Lacan, J. (2001). *Ecrits: a selection*. Translated by Alan Sherifan. Routledge.
- Lacan, J. (1981). *The Four Fundamental Concepts of Psychoanalysis*. Edited by Jacques-Alain Miller. Translated by Alan Sheridan, Norton.
- Neisser, U. (1967). *Cognitive psychology*. Appleton-century-crofts.